



پیامبرِ راستین

بخش:

حکومت فدرال جهانی

(جهان وطنی)

غلامعلی ملول

عقل "پیامبر راستین"

بخش فلسفه سیاسی: حکومت فدرال جهانی

فهرست

صفحه

۱	فصل اول: کلیات و مقدمه
۱۱	فصل دوم: مبانی سیاسی حکومت فدرال جهانی
۱۷	فصل سوم: مبانی اقتصادی حکومت فدرال جهانی
۲۱	فصل چهارم: حکومت فدرال جهانی و محیط زیست
۲۶	فصل پنجم: حکومت فدرال جهانی و جمعیت زمین
۲۸	فصل ششم: حکومت فدرال جهانی و حقوق بشر

فصل اول: کلیات و مقدمه

توصیه می‌کنم قبل از مطالعه کامل این نوشتار، درمورد حکومت فدرال جهانی هیچ قضاوت و پیش داوری‌ای نکنید و هنگام مطالعه این کتابچه، فقط عقل و وجدان بشری و یا عقلانیت و انسانیت را میزان داوری کنید.

حکومت فدرال جهانی، حکومت مذهب خاص و یا دین خاص و یا ایدئولوژی خاص و یا کشوری خاص بر جهان نیست، همچنین حکومت شرکت‌های چند ملیتی و حکومت پرولتاریا بر جهان هم نیست. بلکه حکومت فدرال جهانی، حکومت عقلانیت و انسانیت بر جهان است.

۷۰ سال پس از کودکی در این کره خاکی زیستم و دریافتم آنچه که بشر با خود و زمین می‌کند، آمیزه‌ای از دانایی و حماقت یا انسانیت و حیوانیت و یا رفتار عقلانی و رفتار غریزی است. دریافتم که بشر از دانش به بینش راه نیافته است و از عقلگرایی به خردمندی نرسیده است.

لحظه‌ای به وضع اسفبار بشر امروز توجه کنیم: جنگ، فقر، گرسنگی، فاصله زیاد طبقاتی، قحطی، مهاجرت و آوارگی و مهمتر از همه نابودی و آلودگی محیط زیست از آثار و نشانه‌های کوتاه فکری بشر امروزی است. در طول تاریخ هیچ حیوانی به اندازه انسان، هم‌نوع خود را به قتل نرسانده است و هیچ حیوانی به اندازه انسان، هم‌نوعان خود را به بردگی و استثمار و بیگاری نکشانده است و به تحقیق، هیچ

موجود دیگری به این سان هم‌نوعانِ خود را استثمارِ فکری نکرده است. تا چیرگیِ انسانیت بر حیوانیت راه درازی در پیش است. امروزه ظاهراً جامعهٔ بشری براساس مبانیِ فرهنگِ عقلانی و عقلانیت اداره می‌شود در حالی که شکل‌گیریِ مرزها و پاره پاره شدنِ زمین برآمده از فرهنگِ غریزی و عاری از فرهنگِ عقلانی انجام گرفته است و این سخن یکی از ایران دوستترین ایران دوستان و سخن یکی از عاشق‌ترین عاشقانِ فرهنگِ ایران است. برای درک و فهم آنچه که در باره حکومت فدرال جهانی گفته میشود باید در فهم قهرمان بود و در طبع پهلوان.

می‌توان برای کسبِ شهرت و یا خوشایند عده‌ای، انبوهی از سخنانِ عامیانه و عامه پسند و یا شعارهای مهیج و محرکِ غرائز و احساسات را سرِ هم بندی کرد و به نام فلسفهٔ سیاسی ارائه کرد و می‌توان لختی هم درنگ کرد و به خطرِ جنگ‌های ویرانگر، آلودگی محیط زیست، ویرانه شدنِ کرهٔ زمین، فقر، بلایای طبیعی و افزایش در حال انفجار جمعیت و پایمال شدنِ حقوقِ کشورهای ضعیف توسط کشورهای قدرتمند تأمل کرد و به جرگهٔ خردمندانِ حامی نظریهٔ حکومتِ فدرال جهانی پیوست.

میلیون‌ها انسان در آینده کشته خواهند شد، متفکران در آینده به بندِ سکوت کشیده خواهند شد، میلیون‌ها نفر در فقر و تنگدستی خواهند زیست، حقوقِ فطریِ انسان‌های بی‌شماری پایمال خواهد شد، جنگ‌های محلی و منطقه‌ای در آینده روی خواهد داد و بشر از رنج و درد ناشی از جهل و نادانی و پیروی از خوی حیوانی خود به

این زودی‌ها آزاد نخواهد شد.

وای بر ما که خود را انسان می‌نامیم و همه این مصائب و فجایع را با بی‌اعتنایی نظاره می‌کنیم. گویا چشم‌هایمان کور و گوش‌هایمان کَر شده است.

وای بر فیلسوفان و متفکران جهان اگر در مقابل این رفتار ابلهانه ساکت نشینند.

هر فیلسوفِ خردمندی باید در این اندیشه و امید باشد که بشریت به شرفِ عقل شریف‌تر شود و از شرّ بلايایِ خود ساخته رها شود.

اگر عقلانیت و انسانیت را معیارِ سنجش قرار دهیم در عالمِ نظر، هر انسان ابتدا انسان است و در مرحلهٔ بعد عضوی از مجموعه‌هایی نظیر گروه‌های ملی، نژادی، مذهبی یا منطقه‌ای است. صفت انسان بودنِ هریک از ما، فراگیرترین صفت است.

انسانِ آینده اگر باید بماند و اگر باید خوشبخت باشد، باید در تمام مراحل، الویتِ اول را انسان و زمین، الویتِ دوم را منطقه یا کشور و ملیت و الویتِ سوم را قومیت قرار دهد.

انسانِ آینده فقط دارای هویتِ قومی یا ملی خاصی نخواهد بود. انسان در الویتِ اول دارای یک هویتِ عقلانی و سپس دارای یک هویتِ زمینی سپس یک هویتِ ملی سپس یک هویتِ قومی خواهد بود. کاملاً واژگونه آنچه که اکنون هست و آنچه که اکنون به آن تعصب داریم.

سعادت بشر در آن است که زمین به صورت یک کشور واحد،

فدرال و لیبرال اداره شود. این عقلانی ترین راه برای حفظ محیط زیست، رفع فقر و عقب ماندگی، ایجاد صلح جهانی، رفع خطر جنگ، انحلال ارتش‌ها و خلع سلاح است. من در شرایط کنونی در عمل ملی گرا و در نظر جهان وطن هستم.

توسعه پایدار زمین، حفظ محیط زیست، خلع سلاح، صلح پایدار، تعطیلی پادگانها، لغو سربازی، برخورداری انسانها از حقوق برابر مشاع از منابع و معادن و مواهب طبیعی و... فقط با حکومت فدرال جهانی و با مشارکت همه انسانها امکان پذیر خواهد بود. اما اجرای این فکر متعالی نباید بدون فراهم شدن زمینه‌های فرهنگی آن انجام شود، زیرا تحوّل اجتماعی و تغییر معیارهای اجتماعی نیازمند وقت و زمان است و انجام تحوّل‌ات اجتماعی در یک یا چند سال عملی نیست. تا تحوّل در اذهان و نهایتاً در طبع و خوی آحاد مردم صورت نگیرد تحوّل اجتماعی ممکن نیست.

راه نجات بشر، حکومت عقل بر بشر و حاکمیت عقل بر زمین است که به عملی شدن آرمان حکومت فدرال جهانی می‌انجامد.

"حکومت فدرال جهانی" بیانگر کمال عقلانیت و انسانیت انسان آینده خواهد بود. این حکومت با هویت‌های ملی و قومی و فرهنگ و سنن و آداب آنان منافات ندارد.

ایده جهان‌وطنی به معنی این نیست که ملّتی تمام جوامع بشری را به زیر یوغ خود بگیرد بلکه به مفهوم حکومت عقل بر بشریت و بشر است. سرانجام راه حل مشکلات بنیادین بشری در آینده، برداشتن مرزها، حفظ محیط زیست و بها دادن به مواد معدنی و

طبیعی و کنترل جمعیت است. حصول این اهداف با تضعیف مرزها و تشکیل حکومت فدرال جهانی امکان پذیر خواهد بود.

سرتاسر زمین باید زیر پوشش یک قانون اساسی جهان شمول کلی نگر، عاری از تعصب و نژادپرستی قرار گیرد.

امروزه جهان آنچنان کوچک شده و پدیده‌های محلی و منطقه‌ای، آنچنان به سرعت به کلّ جهان سرایت می‌کند که چاره‌ای جز محدود کردن دولت‌ها و راهی جز تبعیت از قوانین جهان شمول، چه در زمینه‌های سیاسی و چه در زمینه‌های زیست‌محیطی و اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی نداریم.

روز به روز باید از قدرت و میدان عمل و میزان نفوذ حکومت‌های محلی کاسته شود و مشروعیت و مقبولیت تصمیمات کلی نگر و جهانی و زمین شمول بیشتر شود. آرام آرام حکومت‌های محلی باید تبدیل به سازمان‌هایی نظیر فرمانداری و یا استانداری شوند و همزمان میدان عمل و قدرت تصمیم‌های مجامع بین‌المللی و توانائی و تأثیر بازرسان ناظر بر اجرای مصوبه‌های معطوف به زمین - که ناشی از مقبولیت تدریجی نظریه حکومت فدرال جهانی است - افزایش یابد. روند کلی تحولات چه از جهت نظری و چه از جهت عملی رو به اجرای نظریه حکومت فدرال جهانی دارد. قوانین زمینی، زبان زمینی، سال‌روزهای زمینی، پول زمینی و از همه مهم‌تر منش و رفتار و خلق و خوی زمینی در حال نشو و نما است و زمینی بودن بشر باید بنیادی‌ترین و بالاترین ویژگی بشر شود.

پدیدار شدن حکومت فدرال جهانی امری نیست که فرد یا

گروهی عنوان کند و این حکومت ایجاد شود، بلکه این پدیده ای است جبری، این یک امر لازم و معقول و خردمندانه است. پدیداری حکومت فدرال جهانی، آمیزه ای موزون از خردمندی و خردورزی و عقل گرایی و انسانیت و عرفان و اخلاق و سیاست است. با توجه به شرایطی که در زمین حاکم است چاره ای جز تأسیس حکومت فدرال جهانی نیست و این امری است که به موازات تکامل بشری باید به موازات رشد فکری بشر و به تدریج عملی شود.

آرمان و آرزوی هر انسان خردمند باید حکومت فدرال جهانی باشد و هر انسان خردمند باید در جهت اشاعه این نظریه تلاش کند به این امید که در آینده ای نه چندان دور این انقلاب عظیم روی دهد. انقلابی عادلانه، انسانی، خردمندانه، اخلاقی، عقلانی و انقلابی تدریجی که چون نیک بنگریم چاره ای جز وقوع آن نیست و در حال وقوع است.

ایده حکومت فدرال جهانی از ورای خیال های فیلسوف مآبانه پدید نیامده و مکتبی برای خوشایند ضعفا و فقرا و تهیدستان نیست بلکه برآمده از شعور و خرد بشری است و این مکتب هیچ راهبر و متولی خاصی ندارد. آنان که به جبر تاریخی باور دارند وقوع آن را باید نه تنها جبری ترین بلکه واجب ترین رسالت تاریخ بدانند.

ایده حکومت فدرال جهانی ایده ای نو و یا زائیده اندیشه گروهی خاص نیست بلکه این ایده برآمده از تمایلات خردورزانه انسان های متعالی، در طول قرون متمادی است.

خوشبختانه سال ها است که انقلاب شکوفنده و بالنده

شکل‌گیری حکومت فدرال جهانی و گسترش اندیشه و باور به این نظریه در حال شکوفایی است. زیرا این طرح از خرد و عقل مایه می‌گیرد و نیروی پیش‌ران آن همین ویژگی است.

تضمین اجرائی شدن ایده حکومت فدرال جهانی در انرژی و قدرتی است که در ذات این نظریه نهفته است. این ایده به طبقه خاص و یا گروه و نژاد خاصی وابسته نیست و آبشخور آن عقلانیت و انسانیت است. این ایده وابسته به بشر است، وابسته به بشر و زمین و بشر زمینی است.

رؤیای حکومت فدرال جهانی واقع‌بینانه‌تر و عملی‌تر از رویای مرام‌های اشتراکی است؛ اما برای خوشایند طبقات فرودست جهان سرهم‌بندی نشده است. حکومت فدرال جهانی یعنی عملی شدن همه رؤیاهای انسان‌های خردمند و عدالت‌خواه، که در قالب همه‌ایدئولوژی‌های انسانی و عدالت‌خواه ارائه کرده‌اند.

من در شرایط کنونی و در عالم نظر، وجود مرزها و کشورهای مستقل و دولت‌های مستقل را ارثیه دوره جاهلیت می‌دانم و هدف آن است که تعارض بین مبانی شکل‌گیری مرزها و مبانی فرهنگ عقلانی را یادآور شوم.

این مرزها و این دولت-ملت‌ها، بر اساس همان روش فرهنگ‌گریزی و خالی از فرهنگ عقلانی پدید آمده‌اند. این مرزها و این دولت-ملت‌ها بر اساس زور و قوه قهریه و صرفاً بر اساس زور و قدرت شکل گرفته و هیچ نشانی از عقلانیت و عدالت و تساوی حقوق فطری و ذاتی بشری، در شکل‌گیری آن‌ها لحاظ نشده است. هر شیری که

زور بیشتری داشته قلمرو بزرگتر و پرمایه‌تری را تصاحب کرده است. آنچه که من می‌گویم این است که نه تنها پیدایش این مرزها و پاره پاره شدن کره زمین با پشتوانه زور و قدرت انجام گرفته بلکه حفظ تعادل ناپایدار و ظاهری این ساختار فقط با پشتوانه زور امکان پذیر شده است. گواه گفته من آن است که امروزه اگر در داخل هر کشوری قدرت مسلط را حذف کنیم، در آن کشور سنگ روی سنگ بند نمی‌شود و اگر دولت‌ها و قدرت دولت‌ها را حذف کنیم، در روی کره زمین سنگ روی سنگ بند نمی‌شود. تعادل هرچند ناپایدار و شکننده فعلی، در سایه قدرت و زور فرد بر فرد، گروه بر گروه و کشور بر کشور برقرار شده و تا انتقال، از مرحله حکمرانی زور و قدرت به مرحله حکمرانی عقلانیت در روابط اجتماعی و بین‌المللی، راهی طولانی در پیش است.

وجود این مرزهای کنونی و دولت‌های فعلی میراث تاریخی دوره جاهلیت بشر است و با عقلانیت ادعایی حاکم بر بشر امروز منافات دارد.

هر فلسفه و مکتبی که در آرمان‌های خود، فاصله طبقاتی نامعقول را طبیعی بداند و هر مکتبی که در آرمان‌های خود، وجود جنگ و وجود ارتش‌ها و ابزار جنگی را تأیید کند و هر نظریه‌ای که نابرابری حقوق فطری انسان‌ها و یا نابرابری حقوق انسان‌ها از منابع و مخازن طبیعی را توجیه کند در نظر من مکتبی غریزی و حیوانی است.

شاید کسی که این مطالب را می‌خواند تصور کند که من به

شکل مرزهای فعلی و وجود کشورهای کنونی اعتراض دارم و شاید این تصور ایجاد شود که وجود مرزها و کشورها و دولت‌ها را در شرایط فعلی نفی می‌کنم درحالی‌که این گونه نیست. باید فعلاً با توجه به شرایط فرهنگی موجود، از وجود مرزها و کشورها و دولت‌های مستقل و جدا از هم دفاع نمود اما هر فلسفه سیاسی کلی‌نگر و دوراندیش، باید تعلق یک انسان را به جامعه انسانی اولی‌تر و حقیقی‌تر از تعلق او به کشور یا نژاد یا ملت خاصی بداند.

ایده حکومت فدرال جهانی یک آرمان انسانی است و نباید توقع داشت که بدون آماده شدن بستر فرهنگی و مقبولیت عام افکار عمومی جهان، دفعتاً کشوری به تنهایی مرزها را برچیند، سلاح‌ها را نابود کند و پایگاه‌ها و پادگان‌های نظامی را تعطیل نماید. متأسفانه بشریت محکوم است تا سالیان دراز نظاره‌گر فجایع و مصائب خود ساخته خود باشد.

ایده بشر زمینی و حکومت فدرال جهانی قطعاً آرام‌ترین و عظیم‌ترین انقلابی است که از بدو پیدایش مکاتب سیاسی تا امروز روی داده است. این انقلابی نیست که طی چند سال به بار نشیند و شاید قرن‌ها طول خواهد کشید. انقلابی است که نه تنها معیارها و ارزش‌های فردی فرد بشر را تغییر خواهد داد بلکه مفاهیمی نظیر ملت، دولت و بشر و زمین و تکامل همه و همه را دگرگون خواهد کرد. انقلاب حکومت فدرال جهانی انتقال از فرهنگ غریزی به فرهنگ عقلانی است.

ایمان به ایده حکومت فدرال جهانی به معنی آن نیست که

کشوری ساده‌لوحانه، امروز مرزهای خود را به روی جهان باز کند و منابع و معادن خود را در اختیار جهانیان قرار دهد. بلکه ایده حکومت فدرال جهانی یک آرمان است و اجرای ساده‌لوحانه، عجولانه و نابخردانه آن تباهی و هرج و مرج و آشوب و غارت و جنگ و نیستی به دنبال خواهد داشت، قضاوت در مورد آن باید بر مبنای عقل سلیم و خرد و آینده‌نگری و فارغ از احساسات نژادپرستانه و حس برتری طلبی و خود شیفتگی باشد. من خود در شرایط کنونی جامعه بشری، در عمل ملی‌گرا و در نظر، پیرو ایده حکومت فدرال جهانی هستم.

فصل دوم: مبانی سیاسی حکومت فدرال جهانی

آنچه که ما انسانهای مدعی عقلانیت و خردمندی، بر همنوعانِ خود می‌کنیم و آنچه که بر زمین و محیط زیست می‌کنیم بسیار شرم‌آور و نابخردانه است.

مصائبی مانند جنگ، کشتارِ همنوعان، تولید و گسترش سلاح‌های جنگی، برده‌داری از نوع مدرن آن، فقر و درماندگی قشر عظیمی از انسانها، آلوده کردن زمین و محیط زیست، وجود فاصله طبقاتی غیر عادلانه، نبود چاره‌ای مطمئن برای رفع خسارات ناشی از بلایای طبیعی و گسترش فن‌آوری و صنعت و بازرگانی بدون کلی‌نگری و بدون توجه به مصالح درازمدت بشری، هر انسانِ انسان و هر خردمندِ خردمند و هر عاقلِ عاقل را به اندیشه و چاره‌اندیشی وادار می‌کند. روزی که انسان، انسان شود و روزی که عقل، عدالت، شعور و اخلاق جانشینِ گزینه‌های حیوانی شود و روزی که هر کشور یک ایالت از حکومت فدرال جهانی شود، میلیون‌ها نفر از بندِ پادگان‌ها آزاد خواهند شد. هزاران میلیارد دلار به جای هزینه‌های نظامی صرفِ رفاه بشر خواهد شد و هزاران هزار سرباز شهید آینده زنده خواهند شد و زنده خواهند ماند و میلیاردها دلار که صرفِ گمرکات و موسسات غیر ضروری دولت‌ها میشود، صرفِ رفاه و سعادت بشر خواهد شد. در آن روز قوانینِ مربوط به حقوق فطری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی انسان‌ها و حقوقِ مربوط به حفظ محیط زیست، قدرت اجرایی خواهند داشت و هر کشور نمیتواند بگوید چهاردیواری

و اختیاری و در جهت منافع خود و برعلیه منافع بشریت هر غلطی را انجام دهد.

خلاصه سخن آنکه: با توجه به مصائبی که بشر امروز با آن روبرو است نظیر جنگ، هزینه های نظامی، مشکلات محیط زیست، فقر و بلایای طبیعی، چاره ای جز آن نیست که زمین تحت یک حکومت فدرال جهانی متشکل از نمایندگان کشورهای کنونی اداره شود و هریک از کشورهای کنونی ایالتی خود مختار از آن حکومت فدرال باشند.

باید زمین توسط حکومت فدرال جهانی متشکل از کارشناسان، کارشناسان فارغ از نژادپرستی و میهن پرستی اداره شود و این امر که زمین باید توسط کارشناسان حکومت جهانی فدرال اداره شود با وجود کامپیوترهای نیرومند و با پیشرفت علم و تکنولوژی امکان پذیر است. به شرط آنکه بشر از برتری طلبی حیوانی، آزاد شده و از بند غریزه رها گردد و به پیروی از عقل و عقلگرایی تن در دهد.

باید زمین توسط یک حکومت فدرال اداره شود و هریک از کشورهای کنونی با حفظ هویت و فرهنگ و سنن و آداب خود، ایالتی از آن حکومت فدرال باشند.

تأسیس حکومت فدرال جهانی و تبدیل زمین به یک کشور فدرال واحد یعنی خلاصی بشر و انسان از دغل بازی های عوام فریبانه و رفتار دیوانه وار سیاستمداران قدرت طلب و افتادن سرنوشت زمین و سرنوشت بشر به دست عالمان کارشناس کلی نگر و دور اندیش.

میدانم که اصول و مبانی حکومت فدرال جهانی به نظر عده ای

عجیب و غریب می آید، علت تربیت و آموزشِ غلط و غریزی است که به ما داده اند.

اکنون مبانی و ارکان یازده گانهٔ حکومتِ فدرالِ جهانی در پی می آید:

اصل اول: اعلامیه جهانی حقوق بشر والاترین اثر مکتوب بشری و مهم ترین بخش از قانون اساسی «حکومت فدرال جهانی» است.

اصل دوم: زمین وطن همه انسانها است و کشورهای کنونی، ایالتی خود مختار از آن وطن است.

اصل سوم: همه انسان‌های کرهٔ زمین در همهٔ منابع و معادن طبیعی کرهٔ زمین حقوقِ مشاع و برابر دارند.

اصل چهارم: ایدهٔ حکومت فدرال جهانی، خواستار انحلال ارتش‌ها، لغو قانونِ سربازی و نابودی سلاح‌ها است.

اصل پنجم: همهٔ انسان‌ها حق دارند بدون کوچکترین مانعی به هر نقطهٔ زمین مسافرت نمایند و یا در هر منطقه‌ای سکونت اختیار کنند. انسانِ زمینی (جهان وطن) فقط دارایِ یک شناسنامهٔ زمینی و یک کُد زمینی (به جای کُد ملی) خواهد بود.

اصل ششم: ایدهٔ حکومت فدرال جهانی، نگاهی جهان وطن به مفهوم دولت و حکومت دارد و وظایف و حدود اختیارات دولت‌های ملی را تا حدِّ قدرتِ فرمانداری‌ها تقلیل می دهد.

اصل هفتم: مهمترین عامل از عوامل تولید کالا، کرهٔ زمین است. آنچه که در هیچ یک از مکاتب اقتصادی به آن اشاره نشده سهم

کره زمین و طبیعت به عنوان عامل اصلی، در تولید کالا است. **اصل هشتم:** دوران مفت خوری از زمین به سرآمده است. برداشت رایگان از منابع طبیعی و ذخایر زمینی محکوم است. بهای آنچه را که از این منابع برداشت می‌شود، باید از بهره‌برداران طلب نمود. مبالغ هنگفتی باید بابت برداشت از منابع طبیعی دریافت و در جهت جبران خسارت‌هایی که به محیط زیست وارد می‌شود و مبارزه با تهدیدهای زیست محیطی، عقب‌ماندگی، گرسنگی، قحطی و جبران خسارات ناشی از بلایای طبیعی و تعدیل فاصله طبقاتی بین دارا و ندار در جهان هزینه شود.

اصل نهم: جهت تضمین سعادت خود و آیندگان، باید ازدیاد بی‌رویه جمعیت یکی از مهمترین مشکلات زمین و انسان کنونی تلقی شود و تثبیت جمعیت کره زمین، در حدی سازگار با امکانات و توانایی‌های زمین، باید برنامه ریزی شود.

اصل دهم: از دیدگاه حکومت فدرال جهانی، سرشت همه نوزادان جهان برابر است و همه استعداد آموزش و تکامل و تعالی دارند. تبعیض در ارائه امکانات آموزشی و پرورشی به نوزادان جایز نیست.

اصل یازدهم: جبران خسارات طبیعی مانند سیل و زلزله و طوفان و آتشفشان و... در هر مقیاسی که رخ دهد، نه به عنوان عمل خیرخواهانه و انسانی بلکه مسئولیت و وظیفه قانونی و مشترک همه زمینیان است که توسط حکومت فدرال جهانی جبران خواهد شد. انسان مورد نظر مکتب جهان وطنی یا حکومت فدرال جهانی،

انسانی است مرفه و سعادتمند، نه انسانی که صبح تا شام بیل بزند یا گرهٔ قالی بیافد و شب را در مخروبه ای بخور و نمیر به صبح رساند. کار یدی و فروشِ کار بدنی در شأنِ انسانِ مورد نظر حکومتِ فدرالِ جهانی نیست.

از دیدگاهِ حکومتِ فدرالِ جهانی انسان ساخته و پرداختهٔ محیطی است که در آن پرورش می یابد، این کودکِ کار که در سرِ چهارراهِ گدائی می کند و آن دزد که از دیوارِ خانه ها بالا می رود، ساخته و پرداختهٔ محیط است نه ساخته و پرداختهٔ سرشتِ خود.

پاره پاره بودنِ زمین و تعلق سرزمینی خاص به گروهی خاص، هر چند در شرایطِ کنونیِ جامعهٔ بشری واقعیتی است موجود، اما رفع تضاد میان جزئیتِ وجودِ کشورها و ملت ها با کلیتِ زمین و انسان را باید در رسالتِ سنتزی دانست که در حالِ وقوع است و دیر یا زود این سنتز، عقلانیتِ تأسیس حکومتِ فدرالِ جهانی را از قوهٔ به فعل در می آورد.

با توجه به آنچه که هم اکنون بر زمین و بر بشر می گذرد، تأسیسِ حکومتِ فدرالِ جهانی، یک ایده و یا یک تخیلِ خیال پردازانه نیست، بلکه یک ضرورت و یک الزام است. زمین باید توسطِ یک حکومتِ فدرالِ جهانی اداره شود و این حکومت، حکومتِ فرد یا گروه و یا ایده نولوژی و یا دین خاص نیست، بلکه این حکومتِ مجمعی است از کارشناسانِ منتخب توسط همهٔ انسان های کرهٔ زمین.

بی تردید ایدهٔ حکومتِ فدرالِ جهانی توسط گروه و افرادی توهم و خیال پردازی تلقی میشود. ایدهٔ حکومتِ فدرالِ جهانی حاصلِ توهم

و تخیل نیست، فرمان عقل و دستور عقلگرایی است و آینده این نظر را تایید خواهد نمود.

حکومت فدرال جهانی به معنی نفی هویت های قومی و ملی، یا نفی فرهنگ های قومی و ملی نیست بلکه بر عکس به معنی آزادی و تقویت هویت و فرهنگ های ملی است.

ایده تاسیس حکومت فدرال جهانی به معنی تسلط یک ایدئولوژی و یا یک مرام و مسلک و گروه و دسته بر کل جهان نیست. حکومت فدرال جهانی، یعنی آزاد شدن فکر فرد و فکر گروه. مهمترین وظیفه حکومت فدرال جهانی، تأمین آزادی اندیشه، آزادی حرکت فکر در ذهن فرد، آزادی حرکت فکر در میان گروه و آزادی حرکت فکر در سرتاسر زمین و آزادی انتشار، امتزاج، ترکیب، زایش و نوزائی اندیشه ها است.

تبدیل مرزهای کنونی به مرزهای اداری - مرزهایی نظیر مرز بین ایالت های گوناگون در کشورهای فدرال - موجب ارتباط و تبادل بیشتر و آسان تر فرهنگ های محلی در یک میدان رقابت سالم و خالی از استبداد و تنگ نظری می شود که احتمالاً موجب تقویت ویژگی های فرهنگی اقوام گوناگون خواهد شد.

فصل سوم: مبانی اقتصادی حکومت فدرال جهانی

چکیده مبانی اقتصادی نظریه جهان وطنی به قرار زیر است:

- ۱- همه انسان‌ها در منابع و معادن زمین حقوق برابر و مشاع دارند زیرا این مواهب حاصل تلاش هیچ فرد یا ملتی نیست.
- ۲- عوامل تولید کالا، کره زمین + کار + سرمایه است و کره زمین مهمترین عامل تولید کالا است.
- ۳- منابع زمین دارای ارزش ذاتی است. ارزش منابع طبیعی را کارشناسان حکومت فدرال جهانی تعیین می‌کنند نه قانون عرضه و تقاضا.
- ۴- رویه کنونی اقتصاد در جهان، ستم بر زمین و ظلم بر فقرا است.
- ۵- در اقتصاد حکومت فدرال جهانی فعالیت اقتصادی فرد، آزاد و مشروط است.

در همه مکاتب اقتصادی این اشتباه بزرگ وجود دارد که قیمت مواد کانی و طبیعی موجود در طبیعت را ناچیز منظور کرده‌اند. هر کشور، ارزش ذاتی منابع طبیعی و مواد کانی موجود در معادن کشور خود را که به مصارف صنعتی می‌رساند ناچیز محسوب می‌کند تا محصولاتشان در عرصه جهانی ارزان و قابل رقابت باشد. هم چنین سیستم اقتصادی ظالمانه حاکم بر جهان کنونی، انسان‌های فقیر را تشویق به زاد و ولد بیشتر می‌کند زیرا نیاز به کارگران درمانده بیکار دارد تا با کارگر ارزان و همزمان با بهره برداری رایگان از منابع طبیعی، محصولاتی ارزان و قابل رقابت در بازار جهانی عرضه کند.

روند اقتصاد کنونی بر جهان را میتوان در یک جمله خلاصه کرد، ستم بر زمین و ظلم بر فقرا.

آنچه که فراموش شده و در هیچ مکتب اقتصادی ای به آن اشاره نشده، سهم کار کره زمین و طبیعت به عنوان عامل اصلی تولید، در به وجود آوردن مواد اولیه طبیعی است و این جمله کار کره زمین، برای بسیاری بس غریب و نامأنوس است.

از نظر آن مکتب اقتصادی ای که در حکومت فدرال جهانی مطرح می شود، طرفداران اقتصاد آزاد و طرفداران اقتصاد دولتی هر دو به خطا رفته اند. اولی سرمایه و کار را عوامل تولید دانسته و دومی کار را. آنان هر دو، عاملی بنیادین در تولید را ندیده اند.

عامل اصلی تولید، همانا زمین و طبیعت است.

امروزه به طور بنیادین مبانی اقتصادی باید تغییر کند. عوامل تولید، مؤثر در قیمت تمام شده کالا عبارتند از کره زمین + سرمایه + کار. سهم کره زمین در تولید بایستی بسیار با اهمیت منظور شود. کره زمین و طبیعت باید مهمترین عامل از عوامل تولید - در محاسبه قیمت تمام شده کالاهای صنعتی - منظور شود.

معادن و منابع زمین ارثیه پدری و یا جهیزیه مادری ما نیست. ما باید معادل آنچه را که از زمین می گیریم عیناً باز پس دهیم. حتی باید هوا و اکسیژنی را که نفس می کشیم جبران کنیم.

داد و ستد هر انسان با زمین باید متوازن باشد. هر انسان باید حداقل معادل آنچه را که از زمین و طبیعت می ستاند به او باز پس دهد. هر فرد باید کلیه هزینه های تولید و مخارج بازیافت و هزینه های

جبران خسارات زیست محیطی هر کالایی را که مصرف می‌کند پرداخت نماید.

مادام که حکومت فدرال جهانی برقرار نشده، حتی همین امروز، باید سازمانی جهانی به نیابت از طرف کره زمین تشکیل شود و عوارض برداشت از منابع و معادن زمین را با قیمتی مناسب از کشورها دریافت و به نفع بشریت در جهت رفع خسارات زیست محیطی، بلائای طبیعی و فقر، تبعیض و به مصرف رساند.

دریافت عوارض بهره‌برداری از منابع و معادن زمین به میزانی ده‌ها برابر، موجب گران شدن محصولات صنعتی و متقابلاً کاهش تقاضا خواهد شد که در جای خود پدیده میمونی است، اما با وجود این کاهش تقاضا، منابع بسیار هنگفتی از محل این عوارض به دست خواهد آمد.

من در نظریه حکومت فدرال جهانی، معادن و منابع زمین را متعلق به بشریت (بشریت حال و آینده) می‌دانم، زیرا نه اروپائیان قاره خود را بارانی کرده‌اند و نه مردم خاور میانه مخازن زیرزمینی نفت را ساخته‌اند. بنابراین بهره‌برداری از همه معادن و منابع طبیعی باید طبق قوانین و مقررات حکومت فدرال جهانی با در نظر گرفتن حقوق مشاع و برابر همه انسان‌ها بر این منابع صورت گیرد. همچنین از آنجا که اجرای هر طرح صنعتی و یا عمرانی در هر محل دارای پیامدهای جهانی است، اجرای هر طرح صنعتی و تولیدی در هر ایالت باید در چهارچوب مقررات و ضوابط جهان شمول و پس از اخذ مجوز از «طرح جامع جهانی زیست محیطی» و «طرح جامع جهانی

توسعه» اجرا شود. همانگونه که ما برای هر ده و شهر و کشور برنامه ها و طرح های توسعه داریم، باید «طرح جامع توسعه زمین» توسط حکومت فدرال جهانی تهیه شود و کلیه فعالیت های تولیدی و صنعتی در سرتاسر زمین در چهارچوب این طرح توسعه انجام شود. طرح جامع توسعه زمین عبارتی است که در نظر عده ای غریب می نماید لکن از الزامات و واجبات زندگی بشر امروزی در روی کره زمین است.

باید زمین توسط یک حکومت فدرال اداره شود و هریک از کشورهای کنونی با حفظ هویت و فرهنگ و سنن و آداب خود، ایالتی از آن حکومت فدرال باشند. در این حالت برنامه های ۵ و ۱۰ و ۲۰ و ۵۰ ساله توسعه زمین توسط دولت مرکزی فدرال و با کمک دولت های محلی برای زمین طراحی و اجرا شود. اجرای هر پروژه در هر نقطه از زمین، باید با اجازه و مجوز و نظارت دولت فدرال جهانی اجرا شود، و خلاصه آن که زمین باید توسط عقل که در تخصص های کارشناسان گوناگون تجلی میشود اداره شود، نه این که زمین بر شالوده غریزه و قدرت و برتری طلبی اداره شود.

فصل چهارم: حکومت فدرال جهانی و محیط زیست

بشر امروز آن چنان بی‌محابا و در مواردی نابخردانه و حریصانه به طبیعت و زمین یورش برده که بقاء خود و جانداران و گیاهان را به مخاطره انداخته است و این خطر یکی از مهمترین دغدغه‌های فکری خردمندان بشر امروزی است.

طی دو قرن اخیر بشر از لحاظ صنعتی و فناوری جهش‌های بزرگ و پیشرفت‌های شگرفی داشته است، اما خرد و طبع و منش او متناسب با این پیشرفت‌ها تکامل پیدا نکرده است. آز و طمع بهره‌کشی از زمین و شوق مصرف نابخردانه و حریصانه، نسبت به گذشته به مراتب فزونی یافته است. هر انسان امروزیین صدها و یا در مواردی هزاران برابر بیشتر از انسان چند قرن پیش نفت، گاز، آهن، مس، اکسیژن و ... مصرف می‌کند و هزاران برابر بیش از او به زمین و طبیعت زیان می‌رساند.

این خطای عظیم، صدمات جبران‌ناپذیری به زمین و محیط زیست وارد می‌کند. تا کشورهای مستقل و مرزهایی به شکل کنونی وجود داشته باشند، این خطا قابل اصلاح نیست، زیرا هر کشوری سعی می‌کند که در بازار اقتصاد جهانی محصولات صنعتی خود را ارزان‌تر از دیگران عرضه کند. در حقیقت قیمت محصولات صنعتی برابر است با کل هزینه‌های دستمزد تولید آن محصولات به اضافه سود. در حالی که ارزش ذاتی مواد اولیه که از دل معادن و منابع بیرون کشیده می‌شود، باید بسیار زیاد منظور شود. مشروط به آن که

این وجوه در جهت جبران خسارات زیست محیطی و تعالی کل بشر مصرف شود.

عبارات فوق را در یک جمله می‌توان خلاصه کرد، بشر تا امروز به مفت‌خوری از زمین ادامه داده و این مفت‌خوری را آن‌چنان امری بدیهی انگاشته که امروز از شنیدن این عبارت «مفت‌خوری»، به خشم می‌آید.

در چند دهه گذشته بشر آن‌چنان به مفت‌خوری از زمین عادت کرده که اگر قرار باشد هزینه‌های جبران خسارات زیست محیطی را پرداخت کند، همه در خیابان‌ها سر به شورش می‌آورند و شهر را به آتش می‌کشند. این ندا را گوش دهیم، دوران مفت‌خوری از زمین به پایان رسیده است.

انسان در یک قرن اخیر، رایگان و بی حساب و کتاب و بدون دوراندیشی از منابع زمین استفاده کرده و هیچ سهمی از محصول را به کره زمین و طبیعت اختصاص نداده است و طبیعت در کمال بزرگواری از این تاراج و مفت‌خوری و ستم چشم پوشیده است. اما اکنون بشری که به مفت‌خوری و چپاول از طبیعت خو گرفته، زمین را چون حسابگری باهوش و توانا در مقابل خود می‌بیند.

امروزه دیگر نمی‌توان بدون پرداخت حق کره زمین، بدون پرداخت بهره مالکانه کره زمین و یا بدون پرداخت بهای اجاره منابع طبیعی از کره زمین، به برداشت و حیف و میل کودکانه زمین ادامه داد و بیش از این نمی‌توان این طبیعت زیبا و شکننده را ویرانه کرد. زمان آن فرا رسیده که انسان کوتاه‌بین و حریص خودپرست به

خود آید و هر آنچه که از طبیعت می‌ستاند عیناً به او باز گرداند و یا خسارات و صدمات وارده به زمین و طبیعت را تام و تمام جبران کند. به طور خلاصه منظور این است که باید در ازای هر واحد برداشت و یا مصرف از این منابع و معادن، مبلغی قابل توجه به منظور بازیافت و جبران خسارتی که به زمین وارد می‌کنیم و رفع فقر و گرسنگی و عقب‌ماندگی و جبران خسارات ناشی از بلایای طبیعی و ... دریافت شود. با این یادآوری که حتی در صورت پرداخت این مبالغ - که من آن را « عوارض برداشت از منابع زمین » نامیده‌ام - هرگز این حق ایجاد نمی‌شود که بی‌محابا و بی‌حد و حصر این منابع را مصرف کنیم. در این دیدگاه، من زمین را فردی دارای شخصیت حقوقی و فردی به عنوان یک طرف این معامله می‌دانم که حق دارد خود قیمت واقعی آنچه را که طی میلیون‌ها سال تولید کرده تعیین کند و این قیمت واقعی، معادل هزینه بازیافت و جبران خسارات زیست محیطی و پرداخت سهم فقرا از این منابع است.

نسل کنونی همزمان که فرهنگ (یافته‌ها و ساخته‌ها) گرانبهای را برای نسل آینده به ارث می‌گذارد، ارثیه‌های بسیار شومی را نیز به نسل‌های آینده تحمیل می‌کند.

یافته‌های علمی، اختراعات، اکتشافات، آثار هنری، فرودگاه‌ها، شاهراه‌ها و ... همه به نسل آینده تحویل و تقدیم خواهد شد، لکن معادن متروکه، جنگل‌های ویران شده، هوای آلوده، فضولات اتمی، انبوه زباله‌های دفن شده، آب‌های جاری و زیر زمینی آلوده و ... را نیز به نسل آینده تحویل می‌دهد. چه نظامی باید این نفع و زیان را

بررسی کند، قضاوت کند و تصمیمات اجرائی بگیرد؟

مسائل مربوط به محیط زیست و بهره برداری از معادن و منابع طبیعی، جنگل‌ها، جو زمین و فضا، رودها و دریاچه‌ها و اقیانوس‌ها، طرح‌های افزایش یا کنترل جمعیت و ... همه و همه مسائل ملی نیستند بلکه مسائل بشری و جهانی هستند و باید تحت حاکمیت یک نظام جهانی و جهان شمول و قوانین حکومت فدرال جهانی قرار گیرند و به همین دلیل در آینده تضعیف هر چه بیشتر قدرت حکومت‌های ملی در تصمیم‌گیری در موارد بالا یک ضرورت است.

اگر آب‌شخور ایده جهان وطنی در گذشته، افکار عدالت‌خواهانه و برابری و برادری بود، امروزه انگیزه بسیار مهم‌تری حکومت فدرال جهانی را ایجاب می‌کند که همانا به خطر افتادن موجودیت بشر و ثبات کره زمین و محیط زیست است. در شرایط اجتماعی، اقتصادی و سیاسی امروز، وجود کشورهای مستقل و غیر متعهد به مصالح جهانی - که هریک آزمندانه و با وّلع بسیار در رقابتی کوتاه‌بینانه، به بهره‌برداری از منابع و معادن زمین مشغول‌اند - امری غیر عقلانی است.

آنچه که امروزه حکومت فدرال جهانی را امری جبری و حیاتی ساخته، سربرآوردن یک مدعی جدید و یک مصلح و ندا دهنده و هشدار دهنده جدید به نام زمین، طبیعت و محیط زیست است.

امروزه این زمین است که ندا برآورده، ای انسان‌ها دیگر زمان مفت‌خوری و لابلالی‌گری اقتصادی به سرآمده است، آنچه که تا به حال به رایگان از من به تاراج برده‌اید بس است، زین پس هر چیز را

فقط به شما وام می‌دهم و دوباره باید عیناً و سالم بازگردانید که اگر این نکنید حیاتِ شما را از شما خواهم گرفت.

امروزه این زمین است که فریاد برآورده که ای انسان‌ها، هرآنچه از آب و هوا و درخت و جنگل و دریا و رود و باد و آفتاب و آهن و مس و نقره و طلا می‌خواهید، بردارید به شرط آن که دوباره به من بازگردانید.

امروزه این زمین و محیط زیست و طبیعت است که با قاطعیت و صلابت، انسان‌ها را و دولت‌ها را و دولت‌مردان را به تشکیل یک حکومت فدرال جهانی باز می‌خواند و تشکیل چنین حکومتی را جبری و پدیده‌ای بسیار طبیعی جلوه‌گر می‌کند.

این عقلِ بردبار و سالخوردهٔ بشری است که ندای حکومت فدرال جهانی را رساتر از هر زمان دیگری سر می‌دهد و این زمینِ استثمار شده با آن همه بهره‌دهی‌های بی‌جواب است که امروزه خشمِ قهری و جبریِ خود را متوجهٔ بشریت کرده است.

فصل پنجم: حکومت فدرال جهانی و جمعیت زمین

افزایش زاد و ولد و میزان جمعیت در یک کشور مسئله آن کشور نیست، مسئله بشریت است. در صورت عملی شدن حکومت فدرال جهانی، یک مجمع جهانی حق دارد میزان جمعیت و حدود آن را برای زمین و هر کشور تعیین و برنامه‌ریزی و نظارت کند.

ما مرگ و میر طبیعی را دستکاری کرده‌ایم و عمر متوسط را هم افزوده‌ایم، غافل از آن که در پی آمد این اقدامات باید زاد و ولد را نیز کنترل کنیم. ما مرگ و میر را به نیروی عقل مهار کرده‌ایم اما زاد و ولد را به غریزه و طبع واگذارده‌ایم. اگر افزایش جمعیت زمین ادامه یابد روزی سیل این جمعیت، زمین را می‌برد.

حیاتی‌ترین مسئله بشر امروز، محیط زیست و کنترل زادوولد است. در این اتوبوس بیش از این نمی‌توان مسافر جا داد. این چه هنری است که جمعیت زمین را به هفت میلیارد رسانده‌ایم؟ این چه هنری است که جمعیت تهران را به سیزده میلیون رسانده‌ایم؟ یاد آن آب و هوا بخیر، یاد آن آسمان آبی بخیر، یاد آن ریه‌ها و قلب‌های سالم بخیر، یاد آن خلوتی خیابان‌ها و کوچه‌ها بخیر و مهم‌تر از همه یاد آن روان‌های سالم و دل‌های آرام و آرامش‌ها بخیر.

آن کس که با هشت میلیارد جمعیت کره زمین موافق است و برای انسان آن‌چنان تقدسی قائل است که جلوگیری از زاد و ولد را قتل نفس می‌داند، نمی‌داند که زاد و ولد و افزایش نابخردانه جمعیت یعنی فلاکت و بدبختی و زجر و رنج انسان‌های اضافی؟ اگر نمی‌توانیم

نوزادان را درست پرورش دهیم همان به که نژائیم و نژایند. آنان که با کنترل و تحدید جمعیت مخالفت می‌کنند در گوش‌هایشان پنبه کرده‌اند تا نجوای انسان‌های ستم‌دیده را نشنوند. نجوای عجیبی به گوش می‌رسد، انسان‌های فقیر و بیکار و یا کارفروش به یکدیگر زنه‌ار می‌دهند که نژائید، این قانونِ ستم‌آلودِ اقتصادِ کار فروشی و کار خری (کارِ بدنی) آنان را به این پندار می‌رساند «که ما دیگر بچه‌هایی نمی‌زائیم که برای شما کارفروشی کنند» و این دردِ بزرگی است که هرچه آنان فقیرترند کودکانِ بیشتری می‌زایند.

جمعیت کره زمین باید کاهش یابد و جمعیت ایران با توجه به شرایط طبیعی و جغرافیایی، باید حداکثر تا ۳۰ میلیون نفر محدود شود.

فصل ششم: حکومت فدرال جهانی و حقوق بشر

اعلامیه جهانی حقوق بشر دفعتهً و ناگهانی پدید نیامده است. بشر روزگاری به درازای تاریخ در پهنه‌ای به وسعت زمین ظلم و بیدادگری و ستم و تجاوز و تحقیر دیده تا گام به گام از خوی ددمنشی و غرایز حیوانی به دروازه‌های عقلانیت و خرد راه یافته است. آنچه که من در ایده حکومت فدرال جهانی بیان می‌کنم افق‌های تازه‌ای می‌گشاید تا اعلامیه جهانی حقوق بشر از منظری جهانی‌تر و کلی‌تر به انسانِ فارغ از ملیت و نژاد و قومیت و مذهب و جنسیت نگاه کند.

تصویب اعلامیه جهانی حقوق بشر آغاز عملی شدنِ نظریه جهان‌وطنی است، با این وجود اعلامیه حقوق بشر در مورد حقوق فطری اقتصادی بشر ساکت است، مگر آن که مالکیت مشاع منابع و معادن زمین را بپذیرد. این اعلامیه با آنکه والاترین اثر مکتوب بشری است اما در مورد مالکیت مشاع منابع طبیعی ساکت است زیرا در زمان تصویب آن، زمینه‌های فکری برای طرح و قبول چنین امری هرگز آماده نبوده است. حقوق بشر زمانی کامل می‌شود که برابری حقوق همه انسان‌ها را در مورد معادن و منابع طبیعی زمین، یکسان بداند و به همه انسان‌ها در این مورد حقوق برابر اعطا کند.

آرزوی خردمندان جهان آن است که بشر به آن مرحله از تکامل عقلی دست یابد که در آن مرحله ایده حکومت فدرال جهانی، شالوده اصلاحات اعلامیه جهانی حقوق بشر در زمینه‌های اقتصادی شود.

مادام که حقوقِ برابرِ همهٔ انسان ها از منابع و معادنِ طبیعیِ زمین پذیرفته نشود و مالکیتِ مشاعِ همهٔ انسان ها از این منابع اعلام نشود، اعلامیهٔ حقوقِ بشر ناتمام و ناکافی است.